



مباحث علم و دین - مقدمه

جان پالکینگهورن

چکیده

علم و الهیات، هریک برای دیگری حرفهایی برای گفتن دارند، چرا که هر دو به دنبال دستیابی به حقایقی هستند که از طریق باورهای انگلیخته به دست می آید. موضوعات مهمی که در گفتگوی میان علم و دین مطرح است، شامل الهیات طبیعی، مساله خلقت، مشیت الهی و معجزه است. این مقاله مروری خلاصه دارد بر وضعیت فعلی مباحث مطرح شده در این زمینه.

وجود چنین تفاوت هایی میان ویژگی های علم و الهیات برخی را بر آن داشته است که علم و

بر اساس آن که افراد به هماهنگی میان علم و دین اعتقاد داشته باشند یا این که معتقد به تضاد میان علم و دین باشند، رویکردهای مختلفی را در مباحث علم و دین پیش می گیرند. هر آینه در این بحث مقدماتی، اولین موضوع این است که فهرستی از مسایل واقعی را برای بحث باز شناسی کنیم.

طبیعتا، طرف مقابل علم در مباحث علم و دین، الهیات است. منظور از الهیات، رویکردی عقلانی است که درباره تجارب دینی تامل می کند، در مقابل، علم نیز درباره تحقیقات بشر در زمینه جهان فیزیکی تامل می کند. هم علم و هم الهیات، هر دو مدعی اند که به دنبال کشف ماهیت جهان واقع هستند، هر چند بدیهی است که در سطوح متفاوتی دست به این اکتشاف می زنند. موضوع پژوهش برای علوم طبیعی، جهان فیزیکی و موجودات زنده ای است که در این جهان زندگی می کنند. مواجهه علم با چنین موضوعی، یک مواجهه عینی است، مواجهه ای که در آن امور شخصی دخالتی ندارند، بلکه صرفا از ابزار تحقیق تجربی استفاده می شود. در رویکرد علمی، طبیعت بر اساس آزمایشهای تکرار پذیر، که در ذات خود به هر میزان که محققان علمی بخواهند تکرار پذیر خواهد بود، مورد آزمون قرار می گیرد. حتی توان تبیین کنندگی علمی که با گذشته سروکار دارند، کیهان شناسی فیزیکی و زیست شناسی تکاملی نیز مبتنی بر علوم مانند فیزیک و ژنتیک است، علمی که مستقیما دارای رویکردی آزمایشگاهی هستند. هدف علم، فهم دقیق این نکته است که رخدادها چگونه اتفاق می افتند و دغدغه آن فهم فرآیند جهان است.

"تمامی سنت های دینی به حوادث بنیادینی نظر می کنند که این سنت ها از آنها نشأت گرفته اند"

آنچه برای الهیات اهمیت دارد، دستیابی به حقیقت درباره ذات خداوند است، یکتایی که مواجهه صحیح با او از طریق خوف از او و بندگی او حاصل می شود و نه از طریق آزمون های تجربی. همانند هر تعلق شخصی دیگری، مواجهه با حقیقت فرا انسانی الهی، باید بر اساس واسپاری و توکل باشد، امری که ذاتا ویژه و یگانه است. تجربه دینی امری نیست که بتوان به سادگی از طریق مهارت های انسانی به آن دست یافت، بلکه الهیات مبتنی بر آنات انکشافی تجلی خداوند است. به طور خاص، تمامی سنت های دینی به حوادث بنیادینی نظر می کنند که این سنت ها از آنها نشأت گرفته اند، امری که نقشی منحصر به فرد در شکل گیری مفهوم الوهیت در این سنت ها بازی می کنند. هدف اصلی الهیات در زمینه تاریخ کیهانی این است که پرسش از جرابی وقوع حوادث را پاسخ دهد. مساله مهم برای الهیات، معنا و مقصود از حوادث است. باور به خداوند خالق، پس زمینه ذهنی یک انسان الهی است و همین باور در پس هر اتفاقی که در جهان می گذرد وجود دارد.

درباره نویسنده

کشیش دکتر جان پالکینگهورن (دارای نشان شوالیه و عضو انجمن سلطنتی) ۲۵ سال در زمینه فیزیک نظری ذره های بنیادین فعالیت کرده است و پیش از آن استاد فیزیک ریاضی در دانشگاه کمبریج و پس از آن رییس کوینز کالج کمبریج بوده است. دکتر پالکینگهورن رییس و مؤسس انجمن بین المللی علم و دین (۲۰۰۴-۲۰۰۰) و همچنین نویسنده کتابهای متعددی در زمینه علم و دین، از جمله *علم و الهیات* (لندن: SPCK، ۱۹۹۸) بوده است.



دین را دو امر کاملا مجزا از یکدیگر فرض کنند که به امورات متفاوتی می پردازند که هیچ زمینه ای هم برای گفتگو میان این دو وجود ندارد. بر این فرض، هیچ بحث واقعی ای میان علم و دین صورت نمی گیرد. چنین دیدگاهی در میان دانشمندانی عمومیت دارد که در عین حال که دین را به عنوان یک فعالیت فرهنگی انسانی نامحترم نمی شمارند، برای ادعاهای معرفتی آن درباره شناخت خداوند اهمیتی قایل نیستند. اگر چنین رویکردی اتخاذ شود، مقایسه میان علم و دین اغلب به گونه ای است که مورد پسند دین نیست. عموما گفته می شود که علم با حقایق عینی سرو کار دارد و دین با پندار و عقیده، که این دیدگاه از نظر دین، اشتباهی مضاعف است.

بررسی های فیلسوفان علم در قرن بیستم نشان داده است که پژوهش های علمی برای فهم جهان مبتنی بر اموری است که بسیار پیچیده تر از صرف مقایسه بدون مشکل داده های تجربی مسلم، با تئوری های واضح و پیش بینی کننده است. تئوری و آزمایش اموری هستند که به شکل پیچیده ای در هم تنیده اند و بنابراین هیچ داده علمی مهمی وجود ندارد که از پیش توسط تئوری های علمی تفسیر نشده باشد. رجوع به تئوری ها برای توضیح اینکه در حقیقت چه چیزی را توسط دستگاههای پیشرفته اندازه می گیریم امری ضروری است. از منظر الهیاتی، الهیات هم مبتنی بر صرف ادعاهای غیر قابل پرسش درباره حقیقت که از جانب مقامات به گونه ای بی چون و چرا صادر شده باشد نیست. باور دینی هم انگیزش های مناسب خودش را دارد و بازگشت باور دینی به وحی با توجه به تفسیری از وحی است که آن را

تجلی الهی در موقعیت های منحصر به فرد و ژرف می داند و نه این که وحی را صرفا گزاره هایی خبری بداند که به طریق مرموزی منتقل شده اند.

ملاحظات متعددی نشان می دهد که این دیدگاه که علم و دین دارای نابستگی های دوسویه به یکدیگر هستند، ناپخته تر از آن است که مورد پذیرش قرار گیرد. چرایی؟ و چگونگی؟ دو پرسشی هستند که می توانند همزمان درباره پدیده ها پرسیده شوند و عموما هم برای آن که درک درستی از واقعیت پیدا شود، هر دو باید پاسخ داده شوند. کتری آب درحال جوشیدن است به این علت که گرمای شعله های آتش، آب را گرم می کند و هم چنین به این علت که کسی بنا دارد یک قوری چای درست کند. یقینا این دو پرسش از نظر منطقی از هم متمایز هستند و نمی توان یکی را شامل دیگری دانست، هر چند حدی از هماهنگی شکلی نیز، میان پاسخ ها وجود دارد. گذاشتن کتری در یخچال به نیت درست کردن چای، معقول به نظر نمی رسد.

الهیات باید به روایت های علم در مورد تاریخ کائنات گوش سپارد و مشخص کند که چگونه چنین توصیفهایی، با این اعتقاد که جهان مخلوق خداست مرتبط می شوند و اگر ناهمگونی مطلق مشاهده شد، نوعی بازبینی مورد نیاز است. بنیادگرایان دینی معتقدند که چنین بازبینی ای همیشه باید در سوی علم صورت گیرد، و بنیادگرایان علمی هم بر این باورند که اساسا فهم درست کائنات امری است بی ربط با دین. چنین مواضع افراطی ای منجر به دیدگاهی می شود که معتقد است میان علم و دین تعارض وجود دارد، لذا، یکی از دو گروه باید پیروز مطلق میدان باشد. رویکردی کاملا نادرست که رابطه مکمل میان دو روش دستیابی به حقیقت را نادیده می گیرد. دیدگاه متعادل تر و درست تر این است که گفته شود که هر دو توصیف، شایستگی آن را دارند که در رابطه با دیگری مورد ارزیابی قرار گیرند. چنین رویکردی، زمینه مناسبی را برای گفتگوهای میان علم و دین فراهم می کند.

پست مدرن ها، معتقدند که روایت های جامع ارایه شده توسط هم علم و هم دین، قصه های ساخته شده ای بیش نیستند که به صورت همگانی مورد پذیرش قرار گرفته اند. علم و دین در پاسخ می گویند که باورهایشان دارای خاستگاههای تجربی است و هر دو مدعی اند که عبارت "رنالیسم انتقادی"، بهترین توصیف برای رویکردهایشان است. این بدان معنا است که هیچ کدام از دو روش، قادر به ارایه معرفت جامع نیست- چرا که پژوهش در جهان طبیعت، مستمرا بینش های جدیدی را نمودار می سازد و حقیقت نامحدود خداوند نیز، همواره فراتر از آن است که در سیطره فهم انسان محدود قرار گیرد- اما هر دو معتقدند که رویکردشان واقع نما است، بدین معنا که طرح هایی که برای برخی از جنبه های واقعیت ارایه می کنند، برای برخی مقاصد، و نه همه مقاصد، مناسب است. با چنین ادعایی - رنالیسم انتقادی- علم و دین درجه ای از وابستگی به یکدیگر را نشان می دهند و همین میزان وابستگی کافی است که زمینه گفتگوی میان این دو را فراهم نماید.

علم بخش زیادی از موفقیت خود را مدیون عدم بلند پروازی خود است، به این معنا که خود را محدود به مواجهه عاری از جنبه های انسانی با طبیعت نموده است و صرفا به جستجوی پاسخ برای سوالاتی محدود درباره فرآیندها می پردازد. حقیقت این است که علم، تجربیات این جهان را با توری درشت-بافت صید می کند؛ به طور مثال، توصیف علم از موسیقی، در قالب پاسخ های عصبی به تاثیرات امواج بر پرده گوش محدود شده است، درحالی که ژرفای شگرف موسیقی - این که چگونه ترتیب زمانی ای از اصوات می تواند سخن از قلمرو بی پایان زیبایی بگوید - مطلقا به صید علم نمی آید. عنصر مهم در مباحث معاصر علم و دین، توجه به اهمیت "پرسش های مرزی" است، پرسش هایی که هنگام تحقیق علمی ایجاد می شوند، ولی از محدوده ای که علم برای خودش تعریف کرده است فراتر می روند. چنین پرسش های مرزی ای، پایه مباحث جدیدی از الهیات طبیعی می شود که عمدتا توسط خود دانشمندان علمی - شامل کسانی که به هیچ سنت ایمانی ای هم پایبند نیستند - توسعه پیدا کرده است.

الهیات طبیعی

الهیات طبیعی، تلاشی است برای آموختن درباره خداوند از طریق برخی ملاحظات کلی، از قبیل بکارگیری عقل و واریسی جهان. آشکال کلاسیک چنین رویکردی را می توان به متفکرانی چون آکویناس (قرن سیزدهم میلادی) و ویلیام پالی (۱۸۰۵-۱۷۴۳) نسبت داد. آنان سخن از "اثبات" وجود خدا می گفتند و اغلب به دنبال تبیینهای الهیاتی از عملکرد مناسب موجودات زنده، به این معنا که این کنش ها، نتیجه طراحی های خداوند کاردان است، بودند. الهیات طبیعی معاصر، ادعاهای بسیار فروتنانه تری دارد. هدف آن، دسترسی به الزامات منطقی برای اثبات وجود خدا نیست، بلکه صرفا به دنبال برداشت های الهام گر است و لذا ادعایش این است که خدا باوری نسبت به خدا باوری توان تبیین کنندگی بیشتری دارد. رابطه الهیات طبیعی با علم، از نوع رابطه مکمل است و نه رقیب. لذا می پذیرد که پرسش های علمی ممکن است پاسخ های علمی دریافت کنند، بنابراین الهیات طبیعی جدید، نقطه تمرکزش بر پرسش های مرزی ای است که از دل علم بوجود می آید، ولی از محدوده تبیین کنندگی علم فراتر می روند. دو نوع از این فرآیندها، دارای اهمیت ویژه هستند.

"شناخت دینی، جهان فهم ناپذیر را فهم پذیر می نماید"

اولین ملاحظه این است که اساسا علم - با همه گستردگی و عمق آن - چرا میسر است. بی گمان الزامات تکاملی برای بقاء می تواند توضیح دهد که چرا انسان می تواند فهمی دم دستی از پدیده های هر روزه داشته باشد. با این حال، بسیار مشکل است که بگویم توان ما در فهم جهان مادون اتمی فیزیک کوانتم و قلمرو کیهانی منحنی مکان-زمان - که هر دو قلمرو، فاصله بسیاری از تاثیرات مستقیم بر پدیده های روزانه دارند و برای فهم هر دو به درکی کاملا غیر شهودی احتیاج است- صرفا محصول شانس ناشی از لزوم بقاء است. و نه تنها جهان، از منظر استدلالی برای علم، روشن و هویدا است، بلکه عمیقا زیبا نیز هست و این زیبایی شگفت انگیز، گهگاه به عنوان هدیه ای مسرت بخش به دانشمندان علمی در ازای تلاشها و موارات های پژوهشی شان اعطا می شود. در مباحث فیزیک بنیادین، این تکنیک اکتشافی اثبات شده است که باید در جستجوی نظریه هایی بود که فرمول بندی آنها در قالب معادلات ریاضی دارای ویژگی غیر قابل تردید زیبایی ریاضیاتی باشد، زیرا ثابت شده است که فقط چنین نظریه هایی هستند که در درازمدت کارآمدند و ما را متقاعد می کنند که واقع نما هستند. یقینا این که چرا علوم بنیادین میسر هستند و چرا موفقیت این علوم وابستگی عمیقی به رشته ریاضیات که آشکارا امری انتزاعی است دارد، پرسش های مهمی درباره ماهیت جهانی که در آن زندگی می کنیم، هستند. علم به خودی خود نمی تواند توضیحی برای چنین ویژگی های عمیق قوانین طبیعت ارایه کند، چرا که علم صرفا می تواند چنین ویژگیهایی را به عنوان پیش فرض های بدون توضیح که مبنایی برای تبیین جزئیات پدیده ها است، تلقی کند. با این حال، به نظر می- رسد کاملا غیر منطقی باشد که موضوع در این مرحله رها شود و میسر بودن علم، صرفا به عنوان یک اتفاق فرخنده تلقی شود. شناخت دینی، جهان فهم ناپذیر را فهم پذیر می نماید، چرا که می گوید جهان همراه با نشانه های درایت است؛ دقیقا به این دلیل که درایت خالق، در پس نظم شگفت انگیز جهان وجود دارد.

چنین نظمی، صرفا زیبا نیست، بلکه عمیقا کارآمد است. جهانی که ما می شناسیم، ۱۳٫۷ میلیارد سال پیش آغاز شده است، که ابتدا یک گوی انرژی - تقریبا یکنواخت - در حال انبساط بوده است. امروزه، عالم غنی و پیچیده است به همراه دانشمندان و قدیسانی که در میان ساکنان آنند. صرف این حقیقت، نه تنها ملهم این است که امری فراتر از آنچه علم به ما می گوید در طول تاریخ کائنات در حال وقوع بوده است، بلکه فهم علمی از فرآیندهای تکاملی از سرگذشت جهان، به طور واقع، نشان می دهد که جهان، از آغاز آریستن بالقوه برای وجود حیات کربنی بوده است. پارامترهای قوانین بنیادین طبیعت باید دارای ویژگی های عددی خاصی باشند تا حیات در هر جای جهان میسر باشد. به تنظیمات پارامترهای بنیادین

عموما اصل آنتروپی گفته می شود.^۱ در واقع، جهانی که می تواند موجودات خودآگاه پدید آورد، جهان بسیار خاصی است. چنین خصوصیت کیهانی ای، فراپرسش دومی را پیش می کشد و آن این که چرا باید این گونه باشد.

تنظیمات آنتروپیک برای بسیاری از دانشمندان علمی، امری حیرت انگیز بوده است. گرایش آنان بر این است که امور عمومی را بر شرایط ویژه ترجیح دهند و بنابراین مایل اند این گونه فرض کنند که هیچ امر ویژه ای در مورد جهان ما وجود ندارد. الهیات طبیعی قوه آنتروپیک را هدیه الهی خالق برای خلقت تلقی می کند. کسانی که چنین دیدگاهی را مردود می دانند، یا باید معتقد باشند که تنظیمات جهان نیز یک اتفاق فرخنده و شگفت انگیز دیگر است، یا چنین فرض غریبی را بپذیرند که چندجهانی سترگی وجود دارد که شامل جهان های متعدد و متفاوتی است که فقط یکی از آنها در دیدرس ما است و جهان ما، به صورت اتفاقی، جهانی با این ویژگی است که ظرفیت نمو حیات کربنی در آن وجود دارد.

خلقت

نظریه خلقت، در درجه اول به دنبال این پرسش نیست که چگونه امور آغاز شدند، بلکه به دنبال چرایی به وجود آمدن آنها است. تلقی از خداوند اینگونه است که به همان میزان که او خالق جهان در هنگام انفجار بزرگ بوده است، امروز نیز خالق جهان است و دوام و نظم کائنات منوط به او است. مساله انفجار بزرگ گرچه موضوعی جالب توجه برای علم است، ولی از منظر الهیاتی امری هراس انگیز نیست. چنین تفسیری منتهی به دیدگاهی می شود که خلقت را فرآیندی شکوفنده و مدام می داند که حضور فاعلیت خداوند درموصول فرآیندهای طبیعی به همان میزانی است که در طرق دیگر وجود دارد. گفتگوی ثمر بخش میان علم و دین باید مبتنی بر چنین دریافتی از مفهوم خلقت باشد.

"موهبت عشق، باید همواره به گونه ای باشد که نوعی از استقلال را به موضوع عشق اعطا کند."

علم، با توصیف فرآیندها و تاریخ پیدایش کائنات، معاضدت های بسیاری می تواند به گفتگوهای میان رشته ای علم و دین بنماید. مهمترین الهام بخشی علم، ارائه دیدگاهی تکاملی از پیدایش امور بدیع در نظام هایی است که در آن همانندهای قانونمند (آنتروپیک) و ویژگی های اتفاقی با یکدیگر دارای کنش متقابل هستند. کنش متقابل میان ضرورت و شانس در "مرزهای بحرانی" (دامنه ای از فرآیند که در آن حدی از نظم با حساسیت آزاد نسبت به تاثیرات اندک در هم آمیخته است) در بسیاری از سطوح، از تکامل کیهانی ستارگان و کهکشان ها گرفته تا توصیف های آشنای بیولوژیکی از چگونگی پیدایش موجودات زنده پیچیده خاکریزی، دارای تاثیر است.

در تاریخ اندیشه، دیدگاه نادرستی وجود دارد که معتقد است کتاب *منشاء گونه های چارلز داروین* که در سال ۱۸۵۹ میلادی منتشر شده است، آخرین مرحله از جدایی بین علم و دین را موجب شد و این کتاب پایان هر گونه گفتگوی حقیقی میان علم و دین بود. بر اساس داده های تاریخی باید گفت، اینگونه نبود که همه دانشمندان علمی بی درنگ دیدگاههای داروین را پذیرفته باشند، همچنین اینگونه نبود که همه عالمان الهیاتی بلافاصله دیدگاه های او را مردود دانسته باشند. همگان باید تلاش می نمودند که بپذیرند گذشته با حال متفاوت است و در نتیجه به دنبال آن باشند که حال را با توجه به ریشه های آن در گذشته بفهمند. به زودی، دو متفکر مسیحی، چارلز کینگسلی و فردریک تمپل، عبارتی را به کار بردند که به خوبی دیدگاه درست دینی را درباره جهان در حال تکامل خلاصه می کند. ایندو چنین بیان داشتند که شکی نیست که خداوند می توانست جهان را به صورت جهانی پیش-آماده بیافریند، ولی این که آفریدگار ظرفیت باروری را در جهان به گونه ای ودیعه گذاشت که مخلوقات بتوانند "خود

را بسازند"، ظرفیتی که از جستجوهای تکاملی بوجود آمد، کنش ماهرانه تری از سوی خداوند است.

نظریه الهیاتی بسیار مهمی با دیدگاه فوق مرتبط است. این نظریه به دنبال فهم رابطه خداوند و خلقت است. الهیات مسیحی، عشق را ویژگی اساسی خداوند می داند. چنین خداوندی نمی تواند همچون ستمگر کائنات تلقی شود که در هنگام خلقت، نخ هر مخلوقی که چیزی بیش از عروسک خیمه شب بازی در درگاه الهی نیست را می کشد. موهبت عشق، باید همواره به گونه ای باشد که نوعی از استقلال را به موضوع عشق اعطا کند. یکی از مهمترین دیدگاه های الهام بخش در الهیات قرن بیستم دریافت این نکته است که خلقت، کنشی از خود-محدودسازی الهی - یا به عبارت الهیاتی، کنش کنوسیسیس- در سوی خالق است که اجازه می دهد مخلوقات حقیقتا خودشان باشند و خود را بسازند. این بدان معنا است که، گرچه به اذن خداوند بوده است، همه آنچه اتفاق می افتد، مطابق اراده قطعی خداوند نیست.

فهم کنتوتیک از رابطه خداوند و جهان، تا حدودی الهیات را قادر می سازد تا بتواند بر مهمترین چالش های الهیاتی، یعنی مسایل غامض مربوط به شر و مصیبت ها، فائق آید. جهانی که در آن مخلوقات خود را می سازند، جهان بسیار نیکویی است، هر چند که ضرورتا هزینه هایی هم دارد. جستجوی تصادفی در میان پتانسیلهای موجود در جهان (چیزی که در ادبیات تکاملی "شانس" نامیده می شود) بناچار گهگاه از مسیر بیرون می زند و به پس کوچه ها منتهی می-شود. جهش ژنتیکی، نیرو محرکی است که تاریخ ثمر بخش حیات روی زمین را پیش رانده است. لذا، اگر یاخته های اولیه می توانند جهش نموده و اشکال جدیدی از حیات را بوجود آورند، برخی یاخته های تنی هم می توانند جهش یافته و تبدیل به یاخته های سرطانی شوند. سرطان که حقیقتی دلهره زاست، امر بی دلیلی نیست، چیزی که خداوند که شایسته است و مهربان، می توانست به سادگی آن را از میان بردارد. سرطان، وجه تاریک و ناگزیری از جریان ثمربخش است. دیدگاه های تکاملی، نه تنها برای گفتگوی های میان علم و دین مضر نیستند، بلکه برعکس، تاثیرات بسیار مثبتی بر تفکرات الهیاتی دارند.

نهایتا این که علم مساله دیگری را نیز پیش می کشد که بیان الهیاتی از جهان، که آن را خلقت می داند، باید بدان توجه کند. پیش بینی کیهان شناسی از آینده جهان، نوید کننده است. مراحل زمانی جهان، به غایت طولانی اند، ولی در نهایت به سرانجامی بیهوده، به واسطه نابودی یا به احتمال بیشتر، به واسطه فساد میزمن که به دلیل توسعه و سرمای مدام جهان حاصل می شود، منتهی می شود. حیات کربنی، در نهایت از پهنه کائنات شسته خواهد شد. الهیات همواره تلاش کرده است درکی واقعی از پدیده مرگ داشته باشد، چه مرگ انسانها، چه مرگ جهان. چنین دیدگاهی، مبتنی بر خوشبینی های کاملا خیالی تکاملی نیست، بلکه امید به سرنوشتی فراتر از مرگ را صرفا در برومندی خالق جهان می یابد. پیشرفت های اخیر در گفتگوهای میان علم و دین، به واسطه تمایلی است که برای یافتن تبیینی برای سازواری چنین امیدی ایجاد شده است. بر همین اساس، پیشرفت های قابل توجهی در مباحث معادشناسی ایجاد شده است که مجال توضیح آن در این مقاله نیست.^۲

فعل الهی

مومنان، به درگاه پروردگار دعا می کنند و از او درخواست کمک های ویژه دارند. الهیون، از برهم کنش میان تاریخ و مشیت الهی سخن می گویند. اما علم از قانون مندی های ناشی از فرآیندهای علی در جهان می گوید. آیا مومنان اشتباه می کنند و نقش خداوند صرفا نقش نظاره گری است که دوام این جهان را نظاره می کند؟ ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) همگی سخن از خدایی دارند که دارای کنش در این جهان است، که در شرایط خاص، نتایج خاصی را به بار می آورد.

^۱ رجوع شود به: Polkinghorne, J.C. *The God of Hope and the End of the World*, London SPCK/ New Havens: Yale University Press (2002).

^۱ برای اطلاعات بیشتر در زمینه اصل آنتروپیک، رجوع شود به مجموعه مقالات فارادی، شماره ۴، نوشته پالکینگهورن: "اصل آنتروپیک و مباحث علم و دین".

اگر علم، عالم را جهانی مکانیکی که همچون ساعت کار می کند توصیف می کند، چنان که بسیاری معتقدند که چنین دیدگاهی از لوازم فیزیک نیوتنی است، در اینصورت الهیات صرفا به درکی از خداوند محدود می شود که در آن خدا، صرفا جهان را برای حرکت تنظیم نموده است و سپس آن را وانهاده است تا حوادث اتفاق بیفتند. هرآینه چنین تصویر مکانیکی ای همواره مورد تردید بوده است، چرا که تلقی انسان از خود، تلقی ماشینی نبوده است، بلکه موجودی است با آزادی بنیادین که می تواند کنش های قصدی داشته باشد. اگر جهان آینده، جهانی آزاد برای بشریت است، به طریق اولی جهانی است آزاد برای خالق بشر. فی الواقع، برای علم قرن بیستم، دیدگاهی که جهان را جهانی صرفا مکانیکی می بیند، دیدگاه منسوخ است. پیش بینی ناپذیری ذاتی (ابرناکی ناگزیری که نمی توان بر آن از طریق محاسبه های بهتر و یا مشاهده دقیق تر، غلبه نمود) ابتدا در نظریات کوانتمی در سطوح دون-اتمی مورد توجه قرار گرفت، و پس از آن در نظریه بحران، در حوزه پدیده های روزمره نیز شناسایی شد. این که دلالت های ضمنی این اکتشافات چیست، موضوعی برای مباحث فلسفی است. پرسش از ماهیت علیت، یک مساله متافیزیکی است. چنین بحثی، با آنکه متأثر از فیزیک است، ولی به تنهایی توسط فیزیک پاسخ داده نمی شود. به عنوان نمونه، در حالی که بسیاری از فیزیکدانان معتقدند که پیش بینی ناپذیری ها در نظریه کوانتوم نشانه ایست بر عدم تعین ذاتی، تفسیر دیگری وجود دارد به نام کفایت تجربی، که پیش بینی را به دلیل عدم دسترسی به پارامترهای کافی می داند ("متغیرهای پنهان"). انتخاب میان یکی از این دو تفسیر صرفا با مبانی فراعلمی همچون قضاوت اقتصادی و یا نبود تدبیر میسر است.

"چنین دیدگاهی دلالت بر این ندارد که آینده، یک لاتاری اتفاقی است"

مساله پیش بینی ناپذیری، خصوصیتی است درباره این که چه چیزی را می توانیم، یا نمی توانیم در مورد رفتارهای آینده بدانیم. این یک معضل فلسفی است که بتوان توضیح داد چگونه آنچه ما می دانیم، با آنچه واقعا هست مرتبط است. هرآینه، آنانکه که از منظر فلسفی دیدگاهی واقعگرا دارند، که عموم دانشمندان علمی این گونه اند، آنچه می دانیم و آنچه هست را در ربط تنگاتنگ با یکدیگر می دانند. بر این اساس کاملا طبیعی است که پدیده پیش بینی ناپذیری ذاتی را نشانه ای برای آزادی علی برای آینده بدانیم. چنین دیدگاهی دلالت بر این ندارد که آینده، یک لاتاری اتفاقی است، بلکه موبد این نکته است که علتها موجوده، صرفا محدود به بیان های علمی در قالب مبادله انرژی میان اجزاء نیستند. پیشنهاد معقول دیگر این است که عامل علی دیگری به نام فاعل، چه فاعل انسانی و چه فاعل به معنای مشیت الهی را نیز در توصیفات علی خود اضافه کنیم.

بحث های کاملا پویایی در حوزه علم و دین، متمرکز بر مساله فعل الهی است. بدون آنکه بخواهیم به جزئیات دیدگاههای مختلف در این زمینه وارد شویم، می توان گفت حداقل این نکته روشن است که علم نتوانسته است توصیفی از بستگی علی جهان فیزیکی، در قالب ادبیات علمی ایجاد کند. کاملا محتمل است که آنچه را علم در زمینه علیت می گوید جدی بگیریم و درعین حال معتقد به فاعلیت، چه فاعلیت انسانی و چه الهی باشیم.

تفسیر رئالیستی از پیش بینی ناپذیری، منتهی به تصویری از جهان می شود که آن را تبدیل به جهانی که حقیقتا در حال صیوروت است، می نماید، که در آن آینده نتیجه ناگزیر گذشته نیست. بلکه، بسیاری عوامل علی موجد آینده هستند: قوانین طبیعی، کنش های قصدی انسان، مشیت الهی. اگر ابرناکی فرآیندهای پیش بینی ناپذیر به عنوان مبنای آزادی عمل در کنش ها تلقی شود، دراین صورت پدیده ها را نمی توان به گونه ای روشن و شفاف تحلیل و فهرست بندی کرد و مثلا این گونه عنوان کرد که طبیعت عامل فلان است و کنشهای قصدی انسان عامل بهمان است و مشیت الهی عامل امر سومی است.

تامل بر روی جهانی که حقیقتا در حال صیوروت است، موجب آن شده است که برخی الهیون درباره مساله رابطه خداوند و زمان بازانندیشی نمایند. خداوند همچون سایر مخلوقات محصور

در چنبره زمان نیست، و یقینا ذات پروردگار دارای ابعاد ابدی و بی زمان است. الهیات کلاسیک چنین تصویری را تصویر کاملی تلقی نموده، معتقد است که خداوند مطلقا موجودی برون از زمان است که به اصطلاح از بالا به پایین نظاره گر کل تاریخ جهان بوده، همه آن یکجا درپیشگاه او حاضر است. لذا تصویری که از خداوند در انجیل ارایه می شود، یگانه ای است که مداما در حال کنش با تاریخ شکوفنده است، و این نگاه به شایستگی می تواند به خالق جهانی که درحال گشودگی مستمر است نسبت داده شود.

معجزه

مساله معجزه در شمار موضوعاتی است که همواره در بحث های میان علم و دین مطرح می شود. پرسشی که مسیحیت باید آن را بسیار جدی بگیرد، چرا که در کانون مباحث الهیاتی مسیحیت، مساله رستاخیز مسیح، باور به این که عیسی از مرگ به زندگی شکوهمند ابدی برخاست، قرار دارد.

ادعاهای ماورایی، امری فراتر از آن است که بگویم خداوند در طبیعتی که هنوز تعین نیافته است مداخله می کند، چرا که اعتقاد به معجزه مستلزم آن است که بپذیریم خداوند، گهگاه به صورت خاص و ویژه ای عمل می کند. فرض علم بر این است که آنچه معمولا اتفاق می افتد، همانی است که همیشه اتفاق می افتد، هرآینه، چنین فرضی نمی تواند به عنوان مبنایی برای نفی احتمال پدیده های بی سابقه و موردی باشد. با اینحال معجزه مشکل الهیاتی دیگری را پیش می نهد، چرا که نمی توان این گونه فرض کرد که خداوند همچون یک جادوگر آسمانی که بولهبوسانه قدرت الهی خود را به رخ می کشد، عمل می کند. اگر معجزه اتفاق می افتد، به خاطر آن است که شرایط ویژه ای چنین اتفاقی را معقول و ممکن الوقوع ساخته است. معجزه، اتفاقی است که در آن جنبه های ژرف تری از صفات الهی، در مقایسه با شرایط عادی، نمود پیدا می کند. در کتاب سنت جان، از معجزات تعبیر به "آیه" شده است تا اشاره به همین جنبه های الهام بخش معجزه داشته باشد.

وقوع معجزات، باید در ربط با ساحت های جدیدی از تاریخ خلقت درک شود، بسیار شبیه این که کشف ساحت های جدیدی از جهان فیزیکی خصلت های کاملا پیش بینی نشده ای را می نمایند (مانند خصوصیت دوگانه موج/ذره برای نور). دانشمندان علمی، به طور طبیعی در مواجهه با چنین پدیده هایی، این پرسش را پیش نمی کشند که "آیا چنین چیزی معقول است؟"، پرسشی بر این اساس که گویی از قبل امور معقول مشخص شده اند. در بسیاری موارد جهان فیزیکی نموده های بسیار شگفت انگیزی از خود نشان داده است که در قالب امور عادی نمی گنجد. در مقابل، آنان می پرسند "چه توجیهی برای آن وجود دارد؟". پرسشی که منعطف تر و از حیث یافتن شواهد دشوار تر است. رویکرد به مساله معجزه، در مباحث علم و دین نیز باید شبیه به همین رویکرد باشد، نه این که از پیش ناممکن بودن آنها را فرض بگیریم، بلکه به دنبال دلایل کافی آن، پیش از پذیرفتن چنین اعتقادی، باشیم.

منابع

کتابهای عمومی و مقدماتی شامل:

- Alexander, D.R. *Rebuilding the Matrix – Science and Faith in the 21st Century*, Oxford: Lion (2001).
Barbour, I.G. *When Science Meets Religion*, San Francisco: Harper San Fransisco (2000).
Polkinghorne, J.C. *Science and Theology*, London: SPCK (1998).
Polkinghorne, J.C. *Beyond Science: the Wider Human Context*, Cambridge: CUP (1996).

The Faraday Paper

مجموعه مقالات فارادی توسط موسسه آموزشی پژوهشی خیریه ای علم و دین فارادی (St Edmund's College, Cambridge, CB3 0BN, UK) منتشر شده است. این مقاله توسط دکتر مهدی نساجی به فارسی برگردان شده است. نظرات ارایه شده در مقالات، منعکس کننده دیدگاه های نویسندگان است و لزوما بیانگر نظرات موسسه نیست. مجموعه مقالات فارادی حوزه وسیعی از موضوعات مرتبط با برهم کنش میان علم و دین را پوشش می دهد. لیست کامل مقالات فارادی از طریق آدرس (www.faraday-institute.org) در قالب فایل PDF به صورت رایگان قابل دانلود است.

تاریخ انتشار ۲۰۱۴/۱۰/۲۰